



میهن واقعی و مشترک ما، یک میهن فرهنگی است! دکتر علی میرفطروس در گفتگو با
نشریه «نی» (نشریه نویسندگان و روشنفکران افغانستان)

• من فکر می‌کنم که باید بین «مرزهای سیاسی» و «مرزهای فرهنگی»، تفاوت قائل شویم.

میهن مشترک فرهنگی، میراث نیاکان سرفراز ما است. بحث در این نیست که فلان شاعر، رومی است یا بلخی و بخارائی و آذری و شیرازی، بلکه مهم اینست که ما - بعنوان میراث خواران این گذشته فرهنگی - برای غنا و گسترش این میهن مشترک فرهنگی چه کاری کرده و می‌کنیم؟

• در همه هجوم‌ها و حمله‌ها و ویرانی‌ها، زبان فارسی دری «شیرازه» ای بود که توانست هستی تاریخی و فرهنگی ما (ایرانی‌ها، افغان‌ها و تاجیک‌ها) را حفظ و پایدار نگهدارد.

• در یک جامعه ایلی و قبیله‌ای، استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی، محال است، حتی اگر بجای «ملاً عمر» مثلاً «منتسکیو» و «روح القوانین» ش بر جامعه حاکم باشد!

• ما باید خود را از این سنت خون و خشونت، از این آئین‌های عزا و مرثیه و مرگ و شهادت رها سازیم و با الهام از فرهنگ شاد نیاکان باستانی ما آینده بهتری برای ملت‌های خود بسازیم.

مقدمه:

در جوانی بارها نام «منصور حلاج» را شنیده بودم، اما در مورد آن بزرگ مرد تاریخ و فرهنگ آگاهی چندانی نداشتم، اما بیتی از یک شعر «بارق شفيعی» را در همیشه با خود و با رفقای و یاران زمزمه می‌کردم که گفته است:

چو منصور ار سخن گویم بدارم می زند دوران ز بینایان نمی بینم یکی چشم سخن دانی
و این پرسش برای من همیشه مطرح بود که: این منصور کی بود و چه رازی را افشاء کرده تا نامش با «اسرار هویدا کردن» و سر دار و سر بلندی همراه است.

در لندن، نخستین روزی که راهم به کانون خجسته فرهنگی (کتابخانه ائی که به همت همزبانان ما - ایرانی‌ها - بنیاد گذاشته شده) باز شد، از روزهای شاد و فراموش ناشدنی زندگیم خواهد بود. زیرا درین روز چشمم به کتاب «حلاج» روشن شد و بدون درنگ آنرا از قفسه بیرون آورده به بازنگری آن پرداختم، و به نویسنده آن توجه نمودم. در زیر نام «حلاج» نام دانشی مرد روزگار ما «علی میرفطروس» توجه ام را جلب کرد. با خواندن این کتاب علاوه بر اینکه با زندگی و عقاید «حلاج» آشنا گردیدم، با نویسنده کتاب نیز آشنایی پیدا نمودم و اکنون تقریباً همه کتاب‌های چاپ شده این بزرگ

مرد پژوهشگر تاریخ ما را، در کلبه غربتِ خود دارم، به آن‌ها مراجعه می‌کنم، از آنها یاد می‌گیرم و ...

از علی میرفطروس تاکنون بیش از 10 جلد کتاب در زمینه ادبیات، فرهنگ و تاریخ اجتماعی منتشر شده است.

از آنجاییکه این قلم توانایی آنرا درخود نمی‌بیند که به معرفی در خور علی میرفطروس بپردازد، از نویسندگان سرشناس، استاد صدرالدین الهی، مدد می‌گیرم و گفته‌های وی را در این جا نقل می‌کنم:

«شجاعت و از روبرو به گذشته نگاه کردن، نعمتی است که نصیب هر کس نمی‌شود. میرفطروس از آن شجاعت به سرحد کمال برخوردار است و این آن نایافته گوهری است که باید گردن آویز همه متفکران امروز و فردای ما باشد... این آقای میر فطروس، سری بریده دارد در تشت تکفیر دوستان دیروزش و تنی پاره پاره بر نیزه دشمنانش در همان روزها. در تحلیل‌های او، درد بر دار کردن بابک (خرمدین) و منصور (حلاج) و حسنک (وزیر) را احساس می‌کنی، با «ابن مقفع» در دیگ تیزاب می‌افتی، با «عین القضاة همدانی» به آتش و نفت و بوریا دست می‌یابی، و در خیل کشتگان بی‌آواز، خود را هم آواز آنان می‌بینی ... شاید اشتباه می‌کنم، اما آسان نیست که آدمی در عصر تجدید حیات اندیشه دینی در سراسر جهان، در صف (سروران) سر بلند تمامی تاریخ بایستد و «گالیه» نباشد که آهسته بگوید: زمین می‌گردد، و «منصور» باشد که بگوید: «رکعتان فی العشق، لایصح وضو هما إلا بالدم» (در عشق دو رکعت است که وضوء آن درست نیاید، إلا به خون) ... او در کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران» ده ویژگی اسلام راستین و توتالیتریسم را به زبانی ساده چنان بر می‌شمارد که هر طفل ابجد خوان فکر سیاسی، شباهت‌های بی‌چون و چرائی میان هیتلر، موسولینی و استالین و خمینی پیدا می‌کند و نیز خیل نظریه پردازان این رژیم‌ها را به نیکی باز می‌شناسد: از «کیروف» تا «ژدانف» و از «شریعتی» تا «سروش» ... برداشتن این صدا در برهوت ایمان‌های نتولیبرالی، نیازمند جرئتی منصور وار است. امید آن است که این صدای تنها، طنینی جهانتاب پیدا کند، زبان آتشینش در گیرد و او چون شمع به تنهایی نسوزد و آب نشود».

مدت‌ها بود که آرزوی گفتگو با این دانشی‌مرد را داشتم تا زمینه این گفتگو به همت ماهنامه «نی» میسر گردید، و اینک متن این گفتگو، تقدیم دوستداران و خوانندگان «نی» می‌گردد. با ابراز سپاس از آقای میرفطروس که به پرسش‌های ما پاسخ داده‌اند. آصف خرمی

- آصف خرمی: آقای میر فطروس! پیش از این دوستداران «نی» با نشر چند گفتگوی شما زیر عنوان ابتکاری «از علی بیاموزیم» با شما و نوشته‌های ارزشمندتان آشنایی مختصری پیدا کرده‌اند؛ امیدواریم که در این گفتگو نیز با عقاید و افکارتان بیشتر آشنا شویم، از جمله از پیوند و آشنائی شما با افغانستان ...

- علی میرفطروس: خیلی خوشحالم که از طریق «نی» با دوستان عزیز افغانی ام، گفتگو می‌کنم. پیوند من با افغانستان عزیز به سال‌های دانشجویی و با «بیدل خوانی»‌های دوستان افغانی ام در ایران بر می‌گردد. بعدها، کارهای تحقیقاتی من درباره تاریخ ایران بعد از اسلام، این پیوند و دوستی

را بیشتر کرده، گوئی که من همواره در بلخ و بخارا و بدخشان و هرات و سمرقند زندگی کرده ام و با مردمان نجیب آن نواحی، نَفَس کشیده ام.

- ارزشیابی فرهنگی و تاریخی در آثار شما، جای ویژه ای دارد، از جمله ارزیابی های راهگشای شما در باره تاریخ و ادبیات فارسی که همه زیر نام ایران گفته می آید، خوانندگان ما می خواهند بدانند که مقصود شما از کلمه ایران، تنها و تنها محدود به جغرافیای ایران امروزی است یا خیر؟ و اگر چنین است سرنوشت این میراث بزرگ فرهنگی با تقسیمات جغرافیایی کنونی را چگونه ارزیابی می نمایید؟

- ببینید! ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) دارای یک زبان و یک گذشته مشترک تاریخی و فرهنگی هستیم. این زبان و گذشته مشترک تاریخی و فرهنگی مانند رود زلالی است که هر کس می تواند به قدر توان و بضاعت خویش از آن، آب بردارد و سیراب شود و بقول «بیدل»:
«رنگ آب از سیلی امواج می گردد کبود».

از طرف دیگر: من فکر می کنم که باید بین «مرزهای سیاسی» و «مرزهای فرهنگی» تفاوت قائل شویم. مرزهای سیاسی در طول زمان و از طریق جنگ ها یا حملات و هجوم ها، کم یا زیاد شده و می شوند و یا اساساً تازه «ایجاد» می شوند، اما مرزهای فرهنگی، مسئله ای است تاریخی و درازمدت که با جغرافیای جان و روح و هستی معنوی ملت ها بوجود می آیند و حتی در کشاکش جنگ ها و هجوم های سیاسی- نظامی پایدار می مانند.

از این دیدگاه، من فکر می کنم که ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) در یک میهن مشترک فرهنگی زندگی می کنیم و وظیفه ما است که به دور از سوداها و وسوسه های «سیاست بازان»، با همدلی و همزبانی، از این میهن مشترک فرهنگی، پاسداری کنیم. از همین رو است که معتقدم: «همدلی (و) همزبانی بهتر است»

بنابراین: با توجه به خصلت تاریخی کارها و تحقیقاتم، آنچه که زیر نام «ایران» آمده است متوجه «ایران تاریخی» است نه ایران کنونی با مرزهای جغرافیایی فعلی و کنونی.

- رشد و نمو زبان فارسی دری امروزی پیش از هجوم و اشغال تازی ها در افغانستان امروزی، بلخ و تخار و هرات و کابل و بدخشان و همچنان سمرقند و بخارا بوده، شما ارزش تاریخی این حقیقت را در فرهنگ بزرگ آریایی چگونه ارزیابی می کنید؟

- گذشته از زمینه تاریخی پیدایش فارسی دری در شرق و سپس رواج و رسمیت آن در تیسفون (به عنوان زبان دربار ساسانیان)، باید گفت که زبان فارسی دری کنونی، میراث نیاکان سرفراز ما، در یک روند 1200 ساله بعد از اسلام است که در طول قرن ها فراز و نشیب های فراوانی بخود دیده است. مثلاً در طول قرن های 6-8 هجری/12-14 میلادی بخاطر «عرب زدگی» سلاطین و حکومت ها و کاتبان وقت، 80 درصد لغات و واژگان نثر فارسی، لغات و کلمات عربی گردید. از این گذشته، به مدت حدود 900 سال بخاطر سلطه حکومت های ترک زبان، زبان فارسی در معرض هجوم ها و حملات دوگانه ترکی - عربی بوده ... در طول همه این قرن ها و حملات و هجوم ها، زبان فارسی در پشت شعر فارسی، سنگر گرفت و از این سنگر و سایه بان، توانست بسیاری از ارزش های زبانی، فرهنگی، فلسفی، هنری، عرفانی ما را حفظ نماید. به عبارت دیگر: در همه هجوم ها و حمله ها و ویرانی ها، زبان فارسی دری «شیرازه» ای بود که توانست هستی تاریخی و فرهنگی ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) را حفظ و پایدار نگهدارد، آنهمه «شاهنامه» ها و «ابومسلم نامه» ها و دفتر و دیوان شعر فارسی، نماینده همین واقعیت تاریخی است. اینکه خاقانی شروانی (از آذربایجان) در اعتراض

به حمله غزها به خراسان، شکوه می کند و یا حافظ (از شیراز) عاطفه و احساس خویش را با بوسه ای «بر ساحل رود آرس» ابراز می کند، نشانه همین همدلی ها و همزبانی هاست.

- در روز های نخستین انقلاب اسلامی در ایران، قطعه شعری از شما دست بدست می گشت که ماهیت رژیم آخوندی را روشن نموده بود که من هم آنرا خوانده ام، بعد از گذشت آن روزها و سالها اکنون که هیولای بنیاد گرایان اسلامی تأثیرات هولناکی بر مردمان ما گذاشته، رهنمود شما بحيث یک محقق تاریخ درباره راه نجات مردم و کشور های مان از این ورطه هولناک چیست؟

- «بنیادگرایی» اساساً یک مسئله «ایدئولوژیک» است (حالا فرق نمی کند این «ایدئولوژی»، دینی باشد یا لنینی و غیره). خصیصه هر «ایدئولوژی» اینست که امکان اندیشیدن و فکر کردن را از انسان سلب می کند، یعنی بجای انسان، این، «ایدئولوژی» است که فکر می کند و تحلیل می کند و تصمیم می گیرد، بقول حافظ:

در پس آینه، طوطی صغتم داشته اند

آنچه «استاد ازل» گفت بگو، می گویم

به همین جهت است که «ایدئولوژی» را «آگاهی کاذب» نامیده اند:

روشنفکران ایران، افغانستان، تاجیکستان در سال های گذشته، زهر ایدئولوژی های دینی یا لنینی را چشیده اند و از این راه، خسارات جبران ناپذیری متحمل شده اند. شاید بدور از واقعیت نباشد اگر بگوئیم: آنچه که بر ایران و افغانستان در سال های اخیر گذشته است - از جمله - محصول ایدئولوژی زدگی رهبران سیاسی و روشنفکران ایران و افغانستان بوده است.

من فکر می کنم که مشکل اساسی مردم ما، مشکل سیاسی نیست، بلکه - اساساً و عموماً - مشکل فرهنگی است. بارها دیده ایم که رژیم های سیاسی آمده اند و رفته اند، اما تغییرات مهمی در حیات و هستی اجتماعی ما پدید نیامده است.

بنابراین: اگر بپذیریم که فرهنگ و مشکل فرهنگی یک مسئله تاریخی است پس می توان گفت که مشکل جامعه ایران و افغانستان را باید بطور تاریخی حل و فصل کرد. یعنی: با یک پیکار فرهنگی درازمدت ...

نکته ای را که باید به آن توجه کرد اینست که: استقرار دموکراسی، آزادی، جامعه مدنی و حقوق بشر به مقدمات یا زمینه سازی هائی احتیاج دارد که به رشد و رونق شهرنشینی و خصوصاً به پیدایش نظام سرمایه داری بستگی دارد. بنابراین در یک جامعه ایلی و قبیله ای، استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی، محال و غیرممکن است حتی اگر بجای «ملا عمر» مثلاً «منتسکیو» و «روح القوانین» ش بر جامعه حاکم باشد! ... در جوامع اسلامی (از جمله در ایران و افغانستان) فرهنگ عزا و مرثیه و زاری، و سنت ها و آئین های قربانی و شهادت، قرن هاست که توان هرگونه تفکر و تعقل و تعادل روحی را از مردم ما سلب کرده اند، در چنین جوامعی (خصوصاً با توجه به بافت ایلی - قبیله ای بعضی از این کشورها) سخن گفتن از آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی، خواب و خیالی بیش نیست. من - البته - مخالف مذهب یا اسلام نیستم، اما معتقدم که اسلام هم - مانند ادیان دیگر - باید به تفاهم و تعاون اجتماعی کمک کند نه اینکه بدنبال حکومت یا قدرت سیاسی باشد. «اسلام سیاسی» هم به جنبه معنوی اسلام و روحانیت ضربه می زند و هم روند توسعه اجتماعی در کشورهای اسلامی را مشکل می سازد. ما باید خود را از این سنت خون و خشونت و از این آئین های مرگ و عزا و شهادت رها سازیم و با الهام از فرهنگ شاد نیاکان باستانی ما آینده بهتری را برای ملت های خود بسازیم.

- آقای میر فطروس! در یادکردهای شما، جا، جایی از نویسندگان ما هم سخن گفته اید. پرسش اینست که شما چقدر با آثار نویسندگان و شاعران افغانستان آشنایی دارید؟

- من تا حدودی با فعالیت ها و کوشش های هنرمندان، شاعران و نویسندگان افغانستان آشنا هستم؛ با کارهای هنرمند شایسته و فروتن، عمر برهنه معصوم، با نقاشی ها و مینیاتورهای عبدالرحیم غفوری، با شعرهای بسیار خوب و صاف باختری و بعد، بیرنگ کوه دامنی، سمیع حامد، لطیف پدرام و ...، با کارهای عتیق رحیمی، دکتر اکرم عثمان و رهنورد زریاب، با آثار ارزشمند دکتر احمد جاوید، نجیب مایل هروی، دکتر عبدالغفور روان فرهادی، استاد دکتر عبدالحی حبیبی، خلیل الله خلیلی و با «فصلنامه هزار و یکشب» ... بطور کلی حس می کنم که بعد از تجربه حکومت طالبان، یک نوع «بیداری» در شاعران و نویسندگان نسل جدید افغانستان بوجود آمده که بسیار بسیار امیدبخش است.

- به دریافت بزرگان فرهنگ و ادبیات ما و به گواهی انبوهی از نشریات فارسی زبان، کارهای شما چراغ راهنمایی است برای فرادهای فرهنگ مشترک ما، می خواهم درباره کارهای نوتان و آنچه در دست دارید، برای خوانندگان «نی» بگوئید.

- تجربه های هر ملّتی اساساً متعلق به تمام ملّت ها است. هیچ لازم نیست که اشتباهات خونین و هولناک ما (ایرانی ها و افغانی ها) را مثلاً تاجیک ها هم بخواهند تکرار کنند و یک «جمهوری اسلامی دیگر» را در تاجیکستان تجربه نمایند... ملّت ها در یک داد و ستد فرهنگی و با آموختن از اشتباهات ملّت های دیگر، آینده کشورشان را می سازند ... اخیراً دوستانی در افغانستان و تاجیکستان همّت کرده اند و می خواهند کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران» را ترجمه یا تکثیر کنند (خصوصاً آنجا که از اسلام راستین روشنفکرانی مانند دکتر شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش و یا از «بنیادگرائی اسلامی و فاشیسم» صحبت می شود). این کتاب، 20 سال پیش منتشر شده و فکر می کنم امروز می تواند چشم انداز مفیدی برای روشنفکران افغانستان و تاجیکستان باشد.

آخرین کتابم با نام «برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز» (شامل چند مقاله و گفتگو) چند ماه پیش منتشر شده و الآن چاپ دوم آن در دست انتشار است.

کتاب جدیدم با نام «تاریخ در ادبیات» بزودی منتشر خواهد شد. با توجه به آنچه که درباره هجوم های متعدد قبایل ترک و تاتار و تازی به تاریخ و فرهنگ و زبان فارسی دری گفته ام، این کتاب نشان می دهد که در تمام این قرن های آشوب و آشفتگی، شعر فارسی چگونه توانسته است هویت ملی و تاریخی ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و ...) را از گذشته به آینده منتقل کند. از این رو: به عقیده من، شعر فارسی، منبع بسیار ارزشمندی برای درک رویدادها و حوادث تاریخی سرزمین ما است. با «تاریخ در ادبیات»، ما پا به پای سه شاعر برجسته از سه دوره متفاوت تاریخی (انوری ابیوردی، ناصر خسرو قبادیانی و صائب تبریزی) سیر و سفر می کنیم و با مسائل فرهنگی و هنری این سه دوره مهم آشنا می شویم و مثلاً خواهیم دانست که شاخه های ایرانی (اصفهان) و هندی «سبک هندی» چه تفاوت هائی باهم دارند (اگر چه به نظر من نامگذاری «سبک هندی» چندان درست نیست) و یا مثلاً شاعر بزرگی مانند «بیدل دهلوی» (برخلاف افغانستان و تاجیکستان) چرا در ایران ناشناخته مانده و ... این مسئله از این رو اهمیت دارد که می بینیم این روزها - بعضی از دوستان افغانی ما - به نادرستی - «انگیزه های ملی ایرانیان» را دلیل «ناشناخته ماندن بیدل در ایران» معرفی نموده! و علت گرایش به «بیدل» در جمهوری اسلامی را ناشی از «ضعف ملی گرائی در

ایران» قلمداد کرده اند!!! بعضی از دوستان هم کار را به جایی رسانیده اند که برای اثبات «ضعف ملی گرایی در ایران» به سخنان آیت الله خمینی، متوسط شده اند!! اینگونه «استدلال» ها همانقدر ارزش دارند که برای اثبات «ضعف یا فقدان ملی گرایی در افغانستان» بخواهیم به سخنان گُهربار «ملاّعمر» استناد کنیم!!!. ایکاش این دوستان به انتشار حجم عظیم کتاب های مربوط به زرتشت و تاریخ ایران باستان و استقبال از آنها در ایران نگاه می کردند تا به نادرستی گفته های خویش آگاه می شدند.

- روشنگری یا روشنفکری در آثار شما جایگاه ویژه یی دارد، ممکن است در باره اهمیت این مقوله در شرایط کنونی کشورهای مان بگویند؟

- قبلاً به نقش «ایدئولوژی» در «از خودبیگانگی انسان» و رواج «آگاهی کاذب» در روشنفکران ایران و افغانستان اشاره کرده ام. در واقع آنچه که ما در ایران دوره خمینی و در افغانستان دوره طالبان تجربه کرده ایم - از جمله - محصول ایدئولوژی های رهبران سیاسی و روشنفکران این دو کشور بوده است. این گذشته پراشتباه، باید همه ما را فروتن یا فروتن تر سازد تا بر اساس یک درک دقیق، ضرورت ها، ظرفیت ها و ممکنات امروز، آینده ایران و افغانستان را بشناسیم. در اینجا من می خواهم باز هم به پیوندها و علایق و مشترکات تاریخی - فرهنگی ایران و افغانستان و تاجیکستان تأکید کنم. در جامعه شناسی توسعه، تئوری ئی هست بنام «تئوری انتشار»، بر اساس این تئوری، کشورهای در حال توسعه، لازم نیست که حتماً همان راه های رشد و توسعه سایر کشورها را طی یا تجربه کنند بلکه این کشورها با آموختن و تجربه گرفتن و کسب دستاوردهای کشورهای دیگر (خصوصاً کشورهای همجوار و از نظر فرهنگی «همریشه و همشیره» می توانند به تحول فرهنگی یا به تعالی اجتماعی - اقتصادی خود شتاب بیشتری بدهند. از این رو فکر می کنم که ایران می تواند - و باید - برای تعالی فرهنگی، هنری و اقتصادی افغانستان و تاجیکستان نقش اساسی داشته باشد.

متأسفانه در این اواخر، گرایش خطرناکی در میان بعضی از دوستان ما مشاهده می شود که راه این همدلی ها و همزبانی ها و آموختن از تجربه های دیگران را دشوار می سازد.

بعضی از دوستان ما، در کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی سابق می کوشند تا با بزرگداشت «چنگیز» یا «تیمورلنگ» برای کشورشان «قهرمان ملی» بسازند و از این طریق، کسب «هویت ملی» نمایند! ... بنظر من، این ها، گرایش های خطرناکی هستند که راه همدلی ها و همزبانی های ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و...) را فرو می بندند، آنهم در روزگاری که همسایه مسلمان ما (ترکیه) با التماس و خواهش و تمنا، می خواهد خود را در «اتحادیه اروپا» حل کند تا «غربی» یا «اروپائی» شود! بنابراین: «بومی گرایی» یا «جداسری» بعضی از دوستان را چگونه می توان توجیه کرد؟

همانطور که گفتم: جدا از مرزهای سیاسی (که همواره مصنوعی و متغیر بوده اند)، میهن واقعی ما (ایرانی ها، افغان ها، تاجیک ها و...) میهن مشترک زبانی و فرهنگی است. این میهن مشترک زبانی و فرهنگی، میراث نیاکان سرفراز ما است. بنابراین: بحث در این نیست که فلان شاعر، رومی است یا بلخی یا بخارائی و آذری و شیرازی، بلکه مهم، اینست که ما - بعنوان میراث خواران این گذشته فرهنگی، برای غنا یا تعالی و گسترش این میهن مشترک زبانی و فرهنگی چه کاری کرده و می کنیم؟ کافی است قدری به کتاب ها و کتابخانه های خود (خصوصاً در مراکز دانشگاهی و فرهنگی خود) نگاهی کنیم تا ... یادآوری می کنم که (بزرگ ترین و کامل ترین دانشنامه dieéEncyclop) «ادب فارسی در افغانستان» به سرپرستی دکتر حسن انوشه (با چاپ بسیار

نفیس، در قطع بزرگ و بالغ بر 1000 صفحه) در ایران منتشر شده است!

- آقای میرفطروس! اکنون خوانندگان ما می دانند که شما، محقق، شاعر و نویسنده راهگشای ما، در زبان و فرهنگ مشترک ما هستید. پس خوب است که با شعری این گفتگو را به پایان ببریم.

- دوست دارم که شعر زیبا و امیدانگیز سیف الدین فرغانی (شاعر عصر مغول) را از مقدمه کتاب «آوازه‌های تبعیدی» ام در اینجا تکرار کنم:

... این نیز بگذرد

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد
هم رونق زمان شما نیز بگذرد
وین بوم محنت از پی آن تاکنند خراب
بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام، ناگهان
بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت
این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
بادی که در زمانه بسی شمعها بگشت
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
این مملکت ز کسان به شما ناکسان رسید
دوران ناکسان شما نیز بگذرد
زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت
ناچار کاروان شما نیز بگذرد
بیش از دو روز نبود از آن دگرکسان
بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد
بر تیر جورتان ز تحمل، سپر کنیم
تا سختی کمان شما نیز بگذرد